**نمایشنامه محرم**

**{گروه بازیگران در انتهای صحنه \_  محل تعویض لباسهای بازیگران  -   نشسته اندوزیارت عاشورا می خوانند.صحنه نیمه تاریک}**

**گروه بازیگران: ...یا اباعبدالله... انی سلم لمن سالمکم وحرب لمن حاربکم الی یوم قیامه ولعن الله آل زیاد وآل مروان ولعن الله بنی امیه قاطبه ولعن الله ابن مرجانه ولعن الله عمربن سعد ولعن الله شمراولعن الله امه اسرجت والجمت وتنقبت لقتالک بابی انت وامی...بابی انت و امی...**

**{بازیگران در حال خواندن به صف می شوند- صدای سنج}**

**گروه بازیگران: ماگروه بازیگرانیم. قصد داریم برایتان نمایش دهیم آن روزها را ! زبان مان قاصر است و کلام مان نارسا !**

**خوب می دانیم هرگز نخواهیم توانست حق او را ادا کنیم ! حق اورا ! همو که خوب می شناسید.**

**{زمزمه بازیگران همراه با خم شدن زانوان آنها و افتادنشان روی زمین}**

**گروه بازیگران:/محزون/ بابی انت وامی بابی انت وامی...**

**بازیگر1:/از گروه جدا می شود/ پدر ومادرم به فدایت ! آقا جان ! /می نشیند/  آقا ! من چطور شهادت تورو نمایش بدم؟! /سربه زیر می افکند/**

**گروه بازیگران:/زمزمه گروه/ آقا جان! آقا ! پدر و مادرم به فدایت!**

**بازیگر2:/با تحکم/ خدا لعنت کند مردمی را که زین برنهادند و مهار کشیدندونقاب بستند برای نبرد باتو! /سربه زیر می افکند- زمزمه گروه/**

**بازیگر3(یزید):/ورود ناگهانی به بازی/ خداوند حکومت را به هر کس بخواهد می دهد و از هر کس بخواهد می ستاند!**

**بازیگر1:/با تمسخر/  مرحبا! پسر معاویه مفسر قرآن شده و از معانی کلام خدا خبر می دهد!**

**یزید: من انتقام کشتگان بدر را گرفتم! /مکث می کند/از بوتراب شما انتقام ستاندم وآن سوار شجاع شیر دل هاشمی را به مسلخ بردم!**

**بازیگر1:تو بیجا کردی!**

**{بلند می شود تا یزید را بزند .دیگران مانع می شوند.}**

**بازیگر2: صبرکن!**

**بازیگر4: این جزو بازی نیست.**

**بازیگر1: قرار ما این نبود!**

**بازیگر2: مگه نمی بینی افتخار می کنه که حسین رو شهید کرده؟!**

**بازیگر1:/بلند می شود و به طرف بازیگر1 می رود/ آروم باش! آروم! /روبه یزید/ تو تنها کسی نیستی که سنگ این گناه عظیم را به سینه می زنی!!**

**یزید:آری! در این افتخار کسان دیگر هم با من شریک بوده اند /روبه بازیگر5/**

**بازیگر5: نه! نه! من نمی خوام نقش خودمو بازی کنم! نه ! نه !**

**بازیگر1: تو نمی تونی ! قرار ما این نبود. شروع کن!**

**بازیگر5(عمرسعد):/می نشیند/ وای برمن ! وای برمن که از ابن زیاد اطاعت کردم و از دستور حسین بن علی سرپیچی نمودم.**

**یزید: چه می شنوم؟!... پسر سعد! آن صحابی رسول ! فاتح ایران! از ندامت خود سخن می گوید؟!...**

**...چه می شنوم؟چه می بینم؟!...**

**{با خنده ای وقیحانه از صحنه خارج می شود}**

**بازیگر5:/بی توجه است- به جلوی صحنه می آید/ وه که چه گمراهی بزرگی! من عمر سعد! ... پسر سعد!...حسین بن علی آن نواده ی رسول   آن یگانه ی روزگار    آن فرشته بشر سیما را کشته ام؟!/در روبروی خویش کسی را می بیند/ آقا جان!... آقا!... صبرکن!.../می دود/... آقا !...آقا!...جان مادرت مرا ببخش! آقا ...جان مادرت زهرا  مرا ببخش!**

**{ از صحنه و از میان جمعیت خارج می شود)**

**بازیگر1:/روبه بازیگر 4/ چرا نقش خودتو بازی نمی کنی؟**

**بازیگر4:/می نشیند/ نمی تونم! نمی تونم!**

**بازیگر1: باید بتونی! ما با هم قرار داریم.**

**بازیگر4:/از جا برمی خیزد/ من شمرم! ...شمر!...حسین را من کشتم! ...خودم به تنهائی ! هیچ کس هم در این افتخار با من شریک نیست!**

**بازیگر5: چه می گوئی شمر؟ مگر فراموش کرده ای این ما بودیم که تورا بر این امر گماردیم؟!**

**بازیگر4: درست است پسر مرجانه! اما مگر کسی یارای بریدن رگهای گردن حسین را داشت الا من؟!/صدای سنج/**

**{بازیگران همه می نشینند.بازیگر5 به آنان اضافه می شود.}**

**بازیگر2: نمی تونیم!**

**بازیگر4: نمی تونیم!**

**بازیگر5: نمی تونیم!**

**بازیگر6: نمی تونیم!**

**باریگر1: چاره ای نداریم. تماشاچی ها منتظرند! باید ادامه بدیم. ها؟ ... یا علی!/صدای سنج/**

**{بازیگران به انتهای صحنه می روند و لباسهای بازی را می پوشند.هر یک عقالی بر سر دارند.}**

**بازیگران: مکان اول – کوفه – بیت سلیمان صرد خزاعی**

**{بازیگران نقش می گیرند.}**

**بازیگر1: سلیمان آمد.**

**بازیگر6(سلیمان): سلام علیکم!**

**بازیگران:/از جا برمی خیزند/ سلام علیکم!**

**بازیگر6: بنشینید برادران! بنشینید!**

**بازیگر2: سلیمان! از مرادمان حسین بن علی چه خبر؟!**

**بازیگر6: برادران... مسلم بن عقیل قاصد نواده ی رسول خواهد آمد.**

**بازیگر4: سلیمان! ابن زیاد کار را بر مردم سخت کرده! حکم داده هیچ کس به مسلم یاری ندهد.**

**بازیگر6: حسین بن علی خود خواهد آمد!... آمدن او خود رافع مشکلات است.**

**بازیگر 5: اما سلیمان ! کوفه نا امن است! در هر کوی و برزن ندا می دهند کسی مسلم را یاری ندهد.**

**بازیگر6: حسین خود خواهد آمد! /صدای سنج/**

**{بازیگران عقال برمی دارندوحالت می گیرند.}**

**گروه بازیگران: مکان دوم- مکه – نامه ی امام به مردم کوفه./صدای سنج/**

**بازیگران: خداوند بهترین پاداش را به شما عطا فرماید که متفق گشته اید تا در اصلاح امت جدم... امربه معروف خدا و نهی از منکرش... مرا یاری کنید./صدای سنج/**

**{بازیگران صحنه ی آغاز حرکت سفیر را می سازند.}**

**بازیگران: اینک فرستاده ی خود را با این نامه ها به سوی شما فرستادم و شما را دعوت می کنم به منظور زنده کردن کتاب خدا و سنت پیامبر واصلاح امت جدم مرا یاری کنید.چون سنت اسلام مرده و بدعت جای آن را گرفته و اگر سخن خدا را بشنوید و به دستوراتش عمل کنید شمارابه راه سعادت رهبری خواهم کرد./صدای سنج/**

**{سفیر به راه می افتد- صدای سنج - گروه بازیگران مرتب می شوند.}**

**گروه بازیگران: مکان سوم – کوفه – پرچم های امان!/نقش ها را می گیرند/**

**{ گروه بازیگران  تقسیم شده در چپ وراست -  وسط و انتهای  صحنه پرچم  های رنگی به دست می چرخانند }**

**بازیگران:ای مردم کوفه! ای مردم کوفه! به خانه های خود برگردیدو بیهوده خود را به کشتن ندهید! اینک نیروهای یزید از شام به سوی کوفه حرکت کرده و حاکم کوفه با خدای خود عهد کرده اگر شما همین امشب به خانه های خود برنگردید و با او جدال کنید دود مان تان را از عطای بیت المال محروم کند!جنگجویانتان را بدون پاداش به جنگ های شام فرستد و بی گناهانتان را به جرم خطا مواخذه کند! ای مردم کوفه! به خانه های خود برگردید!/صدای سنج/**

**{مردم متفرق می شوند- بازیگران از نقش خارج شده مرتب می شوند.}**

**گروه بازیگران:مکان چهارم – مکه حرم امن الهی**

**بازیگر1:او کیست؟**

**بازیکر2: تو خود کیستی؟!**

**بازیگر1: من فرزدق ! شاعر عرب زبان!**

**بازیگر2: یعنی تو او را نمی شناسی؟**

**بازیگر1: چرا به خدا قسم که شناختم!... او حسین بن علی است که مردم اینگونه پروانه وار احاطه اش کرده اند!**

**بازیگر2: آری ! او حسین بن علی است!**

**بازیگر1: بنگر! ... خوب بنگر! او طواف خانه ی خدا رها کرد! به کجامی رود؟!**

**بازیگر2: به خدا قسم که نمی دانم./صدای سنج/**

**{بازیگران مرتب می شوند.}**

**گروه بازیگران: کوفه – پرچم های امان!**

**بازیگران: ای مردم کوفه! به خانه های خود برگردید! اگر شما همین امشب به خانه های خود برنگردید بی گناهانتان را به جرم گنهکاران مواخذه خواهیم کرد!...**

**ای مردم کوفه به خانه های خود برگردید! به خانه های خود برگردید!/صدای سنج/**

**{بازیگران مرتب می شوند}**

**گروه بازیگران: کوفه – بارگاه ابن زیاد./صدای سنج/**

**{ابن زیاد و عداه ای نشسته اند- کثیر بن شهاب بر سرپرچم به دست ایستاده است}**

**بازیگر7(کثیر): ای مردم کوفه! به خانه های خود برگردید! اگر با ما سرجنگ داشته باشید با شما کاری می کنیم که با قیس و مسلم کرده ایم. ای مردم کوفه! به خانه های خود برگردید.**

**{کثیر به جمع سایرین می پیوندد.}**

**ابن زیاد:کثیر! ...کثیر! با سفیران حسین جه کردی؟**

**کثیر: قربانت گردم ! کارقیس و مسلم تمام شد.**

**ابن زیاد: پسر سعد به پیشنهاد ما فکر کردی؟ / در حال خوردن شراب است/**

**آخر تو خود از ما مهلت خواسته بودی./می خندد./**

**{عمرسعد سرافکنده است.}**

**شمر: امیر به سلامت باد!قتل حسین از عهده ی این مرد خارج است!**

**عمرسعد: نه! انجام می دهم! به خدا قسم که انجام می دهم.**

**ابن زیاد: پس زودتر کار راتمام کن! صبر ما دیگر به اتمام رسیده است.**

**عمرسعد :به روی چشم یا امیر! / خارج می شود./**

**شمر: من نیک می دانم که این کار از عهده ی پسر سعد خارج است.**

**ابن زیاد:چه می گوئی پسر ذی الجوشن! ...امیر مومنان یزیدبن معاویه چنین امر کرده ! امر امیر هم مطاع است.**

**شمر: درست است سرور من! /طبل و سنج/**

**{بازیگران لباس پوشیده حالت می گیرند.}**

**گروه بازیگران: واحه ی ذوحسم – نبردگاه حر با حسین**

**{بازیگران بصورت جمعی نقش امام (ع) را ایفا می نمایند.}**

**بازیگران: ای حر! ما خانواده ی پیامبر برای شما از اینان که به دروغ ادعای خلافت دارند شایسته تریم.**

**حر: پسر فاطمه! من مامورم ومعذور! به من گفته اند تورا تسلیم ابن زیاد کنم.**

**بازیگران: ای حر! اگر مردم کوفه حاضر نباشند مرا بپذیرند به همان محلی که از آن آمده ام باز خواهم گشت.**

**حر: پسر فاطمه! من ماموریت دارم شما را به حاکم عراق تحویل دهم.**

**بازیگران: اگر مرا نمی خواهید آزادم بگذارید تا به گوشه ای از زمین بروم.**

**حر: پسر فاطمه! من مامورم ومعذور! مرا ببخش.**

**بازیگران: ای حر! به تو می گویم! ...به دیگران هم!... اگر دین ندارید لااقل آزاده باشید!**

**بازیگر8(قیس بن اشعث):/به حر می پیوندد./ پسر فاطمه!... تو...تو تسلیم حکم ابن زیاد شو! مطمئن باش که آسیبی به تو و خانواده ات نخواهد رسید1**

**بازیگران: تو برادر همان محمد بن اشعث هستی که مسلم را امان داد ولی ابن زیاد او را کشت!تو هم مثل برادرت می خواهی مرا فریب دهی تا تسلیم شوم!... به خدا قسم که من فریب نمی خورم! هیهات من الذله!...**

**هیهات من الذله!/صدای سنج و طبل/**

**{ بازیگران حالت می گیرند.}**

**بازیگران: کربلا – سرزمین نینوا – تاسوعا /صدای سنج/**

**{بازیگران لباس پوشیده حالت می گیرند.}**

**بازیگران: پسرسعد!...خوش آمدی!...دیگران نخواهند دانست بین من و تو چه گذشت! رای تو چیست؟**

**عمرسعد: رای من این است شما آزاد باشید تا بروید!**

**شمر: /ورود ناگهانی به بازی/چه می گوئی پسرسعد؟! اگرقتل حسین از عهده ی تو خارج است بگذار تا لشکریان به امر من باشند! ...این نامه ی امیر است.**

**عمر سعد:/ناراحت است/ ریاست قشون را به تو نخواهم دادو خود جنگ را آغاز خواهم کرد! /صدای سنج/**

**{بازیگران حالت می گیرند.}**

**بازیگران: نامه پسر مرجانه!/صدای سنج/**

**{بازیگران حالت می گیرند.}**

**بازیگر2: من تورا نفرستادم که از مبارزه گریزان باشی !... اگر حسین و یارانش تسلیم شدند آنها را ذلیلانه نزد من بفرست وگرنه جنگ راشروع کن و بینی و گوش کشتگان را برگیر و اگر حسین کشته شد سینه و پشت او را زیر سم اسبان لگدکوب کن!**

**بازیگران: و اگر حسین کشته شد سینه و پشت او را زیر سم اسبان لگدکوب کن!!/صدای سنج/**

**{بازیگران حالت می گیرند. شمر از صحنه خارج می شود.}**

**بازیگران: کربلا – سرزمین نینوا – عاشورا/صدای سنج/**

**{بازیگران حالت می گیرند.}**

**بازیگران: یک طرف لشکر کفر! لشکر جور و جفا! یک طرف لشکر دین! لشکر آن فرشته ی بشرسیما!...حسین و حسینیان تشنه اند! سه روز است شریعه به روی آنان بسته است!...کودکان ضجه می زنند!...تشنگی هلاک شان خواهد کرد./صدای سنج/**

**{بازیگران حالت می گیرند.}**

**بازیگران: دیار نینوا – شهادت – شهادت...**

**{می نشینند.}**

**بازیگر2: ...نمی تونم!...**

**بازیگر3: ...نمی تونم!...**

**بازیگر5: ...نمی تونم!...**

**بازیگران: نمی تونیم! نه!.... نمی تونیم!**

**{بازیگران سرافکنده اند.}**

**بازیگر1:قرار ما این نبود! ماباید ادامه بدیم! تماشاچیا منتظرن!**

**بازیگر2: آره! همه منتظرن! همه منتظرن تا ما حسین رو بکشیم و نمایش تموم بشه! ولی ما نمی تونیم!**

**بازیگر3:ما این کار رو نمی کنیم!**

**بازیگر5: نمی تونیم!**

**بازیگر1: راهی یه که انتخاب کردیم! باید تا آخرش بریم!**

**بازیگران: نه ! ما ادامه نمی دیم!**

**{بازیگران هرکدام به گوشه ای می روند.}**

**بازیگر4: /در هیئت شمر وارد می شود./من خودم این کار را تمام می کنم.**

**{ بازیگران گریه کنان و مویه کنان نظاره گر شهادت آن دردانه ی روزگارهستند.انتخاب و نوع طراحی و موسیقی تابلوی شهادت حضرت آزاد است. نمایش با ادامه زیارت عاشورا به انتها می رسد.}**